

توهم درباره «کشور مستقل فلسطین» را به دور افکنیم!

فاضل غیبی

دانیان قدیم چنین اندرز داده‌اند که: آزموده را آزمودن خطاست! شاید فرهیختگان بر مبنای این حکم منطقی رفتار کنند، اما ظاهراً در زندگی اجتماعی چندان مصداق ندارد؛ وگرنه بسیاری جنگ‌ها و فجایع تاریخی رخ نمی‌دادند. نمونه بارز جامعه آلمان است که قاعدتاً پس از شکست فجیع در جنگ جهانی اول، نباید به جنگ جهانی دوم تن درمی‌داد. حال از این منظر به سرنوشت سرزمینی بنگریم که از پایان جنگ جهانی اول و فروپاشی امپراتوری عثمانی به دست یکی از پیروزمندان جنگ یعنی انگلیس افتاد و از آن زمان تا به حال به عنوان یکی از آوردگاه‌های «شرق» و «غرب» همواره در کانون توجه جهانیان بوده است.

کوتاه سخن آنکه، در آستانه خروج نیروهای انگلیسی، به سال ۱۹۴۷م. سازمان ملل کمیسیونی ویژه UNSCOP^۱ را مأمور کرد تا پیشنهادی برای سرنوشت آتی این سرزمین ارائه دهد. این کمیسیون که از نمایندگان ۱۱ کشور تشکیل شده بود دو پیشنهاد به سازمان ملل ارائه داد: یکی «پیشنهاد اکثریت» مبنی بر تقسیم سرزمین «اردن باختری» به دو دولت عرب و یهودی و دیگری «پیشنهاد اقلیت» مبنی بر تشکیل حکومتی فدرال با شرکت نمایندگان عرب، یهودی و مسیحی، که بالاترین مقام کشوری در آن به طور نوبتی انتخاب می‌شد. جالب نظر است که این پیشنهاد از سوی هیأت نمایندگی ایران به سرپرستی «عبدالله انتظام» مطرح شد و در صورت تحقق آن، نه «اعراب» (هنوز واژه «فلسطینی» رواج نیافته بود!) از این سرزمین رانده می‌شدند و نه کشورهای عربی همجوار بهانه‌ای برای حمله به آن می‌یافتند. فراتر از آن، با استفاده از سطح بالای دانش و تخصص یهودیان اروپایی ممکن بود که این منطقه در سایه همکاری سه گروه دینی به شکوفایی بی‌همتایی دست یابد.

اما «کمیساریای عالی عرب» به رهبری «محمد الحسینی»، مفتی اورشلیم که به تازگی (پس از آنکه پنج سال در برلین مهمان شخصی هیتلر بود و هر شب از رادیو برلین فریاد می‌زد: «ای برادران مسلمان، من بر علیه یهودیان اعلام جهاد می‌کنم! بکشید آنها را، همه‌شان را بکشید!») به اورشلیم بازگشته بود، از عضویت «کمیسیون ویژه» مزبور خارج شد و تمامی پیشنهادهای آن را رد کرد؛ حال آنکه «آژانس یهود» (به نمایندگی صهیونیست‌ها) از هر دو پیشنهاد استقبال کرده بود!

در این گیر و دار آنچه در رسانه‌ها ناگفته می‌ماند، علت امتناع رهبران عرب از قبول هرگونه توافق است. این علت تا به امروز نیز همواره دلیل اصلی شکست کوشش برای حل «مشکل فلسطین» بوده است؛ علت آن است که مسلمانان، گویا بنا به اسلام، مجاز نیستند در زیردست غیر مسلمان زندگی کنند. به همین علت نیز مثلاً «محمدعلی جناح» رهبر مسلمانان هند خواستار جدایی از هند شد و با سه پاره کردن «مادر هند» کشور پاکستان را به بهای کشته شدن حدود پنج میلیون هندو و مسلمان تأسیس کرد. در نگاه نخست، باورکردنی نیست، اما بررسی دقیق تاریخی نشان می‌دهد که رهبران فلسطینی و رای کوشش برای حفظ مقام خود، به سبب اسلام‌زدگی هر بار کوشش‌های دیپلماتیک برای حل مشکل فلسطین را با شکست روبرو کرده‌اند.

در سوی دیگر اما، اسرائیلی‌ها با برخورداری از برتری همه‌جانبه، از درایت و دانش گرفته تا واقع‌گرایی و همبستگی ملی، هر بار در مقابله با حملات دشمنان خود، قدرت و استحکام بیشتری یافتند. جامعه اسرائیل به عنوان جامعه‌ای مدرن و دمکراتیک بیش از هر چیز به آرامش و امنیت نیاز دارد، زیرا تک تک شهروندان چنین جامعه‌ای در کارایی و پیشرفت کشور نقش دارند. بدین سبب آنان همواره از کوشش برای حل مشکل فلسطین و برقراری صلح و آرامش در منطقه استقبال کرده‌اند؛ اما در مناطق «نوار غزه» و «کرانه باختری» با توده عقب‌مانده اسلام‌زده‌ای روبرویم که همچون دیگر جوامع اسلامی، در

اسارت رهبرانی فاسد و خودکامه بسر می‌برند. چنان‌که با رشد اسلامگرایی در دهه‌های گذشته، دنیا در صورت تأسیس حکومتی فلسطینی، با نسخه‌ نوینی از حکومت "حزب‌اللّهی" روبرو خواهد بود. رفتار رهبران فلسطینی و کشورهای عربی از بدو تأسیس دولت اسرائیل گویای انواع بی‌خردی و عقب‌ماندگی است. از حمله ۱۴ کشور عربی به اسرائیل (در حالی که تنها چند ساعت از تأسیس آن می‌گذشت!) گرفته تا شکست مفتضحانه در ژوئن ۱۹۶۷ م.، تمامی کوشش‌های دشمن‌خویانه برای از بین بردن اسرائیل شکست خورده‌اند. از سوی دیگر اما رهبران فلسطین نیز با ردّ نهائی هرگونه طرح صلح، از تشکیل «دو حکومت در یک سرزمین» (۱۹۴۷ م.) تا «توافق اسلو» و «کمپ دیوید دوم»، خودداری کردند و از خیانت «الحسینی» (۱۹۴۷ م.) تا ردّ طرح بیل کلینتون (۱۹۹۹ م.) از سوی عرفات، فرصت‌های بسیاری از دست رفت. در حالی که هر یک از این کوشش‌ها می‌توانست در سایه رشد اعتماد متقابل به تأسیس حکومت مستقل فلسطینی منجر گردد.

تشکیل حکومت مستقل فلسطینی خواست و آرمانی بود که مدت‌ها است با واقعیت‌های تاریخی و سیاسی همخوانی ندارد. خاصه آنکه، به ابتکار «آریل شارون» (که نشریات عربی او را «جلاد بیروت» می‌نامیدند!) در نوار غزه حکومت مستقل فلسطینی تحقق عملی یافت، اما نتیجه مطلوبی حاصل نشد. بدین صورت که با خروج کامل نیروهای اسرائیل (۲۰۰۵ م.) فرصتی طلایی نصیب فلسطینیان شد تا به جهانیان نشان دهند که به عنوان عضوی شایسته در خانواده جهانی به برقراری صلح و رفاه در منطقه کمک خواهند کرد؛ اما برعکس، با تسلط حماس، به عنوان بازوی جنایتکار حکومت اسلامی ایران، باریکه غزه بسیار زود به پایگاهی برای ترور و مردمانش به گوشت دم‌توپ در جنگ بی‌امان با اسرائیل بدل شدند.

بنابراین تجربه موجود از حکومت مستقل فلسطینی به هیچ روی موفق نبوده است و نه تنها فساد و ناتوانی رهبران فلسطینی، بلکه فراتر از آن خودکامگی و در پیوژگی رهبران حماس از حکومت اسلامی در ایران باعث شد تا نوار غزه که به سال ۲۰۰۶ م. هفتاد درصد از مردمانش خواهان دوستی و حُسن همجواری با اسرائیل بودند، با صرف میلیاردها دلار به پایگاهی برای ترور در سطح جهان و تدارک نیرو برای نابودی نظامی اسرائیل بدل شود.

متأسفانه چنان‌که حمله به اسرائیل و کشتار وحشیانه غیر نظامیان نشان داد، امروزه رهبران حماس به حدی دست‌نشانده ملایان ایران هستند که در خدمت به آنان به خودکشی جمعی دست زدند و لاجرم از بین بردن حماس به عنوان نسخه جدید داعش به ضرورتی در راه باز یافت صلح و امنیت جهانی بدل شده است!

بنابراین تشکیل حکومت فلسطین بنا به تجربه تاریخی و سطح رشد جامعه فلسطینی، امروزه نه تنها عملاً توجیه‌ناپذیر است، بلکه به سدی در برابر گذار به آینده‌ای نیک برای فلسطینیان بدل گردیده است. البته هنوز هم بسیاری از جریان‌های سیاسی، از دمکرات‌های آمریکا تا سبزهای اروپا، اینجا و آنجا بر طبل این درخواست می‌کوبند، اما چنان‌که خواهیم دید، آنان نه درک درستی از واقعیت‌های اجتماعی موجود دارند، نه ویژگی‌های برتر دمکراسی را می‌شناسند و نه فلسطینی‌ها را لایق دمکراسی و آزادی می‌دانند. آنان تصور می‌کنند با تشکیل حکومت فلسطینی و اضافه شدن کشور جهان سوم دیگری به موارد موجود، منطقه به آرامش و امنیت دست خواهد یافت!

حامیان سازمان تروریستی حماس با الهام از حکومت اسلامی ایران بدین «نگرانی» دامن می‌زنند که پس از نابودی حماس سرنوشت نوار غزه چه خواهد شد؟ نخست آنکه حماس در منطقه تحت سلطه خود حکومتی به معنی امروزی برقرار نکرده، بلکه همچون دیگر سازمان‌های تروریسم اسلامی به شکل «طالبانی» عمل می‌کند و فاقد نهادهای حکومتی واقعی است.

بنابراین اگر مسئولانه و انسان‌دوستانه به سرنوشت «فلسطین» پس از نابودی حماس پرداخته شود باید زایشی نوین و انقلاب فرهنگی جدیدی تدارک گردد. با توسل به چنین زایشی از یکسو به جهانیان نشان

داده خواهد شد که فلسطینیان مردمی خشونت‌گرا و تروریست‌پرور نیستند و در صورت برخورداری از نهادهای واقعاً دموکراتیک خواهند توانست در راه‌گذار به آینده‌ای نیکو گام بگذارند.

به درایت و واقع‌گرایی زیادی نیاز نیست تا دریابیم که در اسرائیل و در طول دهه‌های گذشته یکی از امیدبخش‌ترین روندهای اجتماعی به پیش رفته و آن گرایش به مظاهر تمدن و فرهنگ نوین جهانی در میان بخش بزرگی از فلسطینیان است که خود را به صورت پذیرش شهروندی اسرائیل از سوی بیش از سه میلیون فلسطینی نشان می‌دهد. این فلسطینیان با پذیرش تابعیت اسرائیل از همه حقوق شهروندی برخوردار شده در کنار دیگر گروه‌های قومی، از ارمنی و روس گرفته تا دروزی و کرد، به سه زبان انگلیسی، عربی و عبری به تحصیل در مدارس پیشرفته و خدمت در همه نهادهای کشوری مشغول‌اند.

جامعه و دولت اسرائیل با پیشبرد این روند آینده‌ساز اراده واقعی و انسانی خود برای برقراری صلح، دوستی و پیشرفت در منطقه را تحقق بخشیده و دروغین بودن همه حملات تبلیغی دشمنان خود مانند «تبعیض نژادی» و یا «آپارتاید صهیونیستی» را برملا می‌کند.

ویژگی والای دموکراسی این است که در سایه آن هر قوم، گروه و یا شهروندی با حفظ هویت فرهنگی و خواست‌های سیاسی خود از حقوق برابر با همه دیگر شهروندان برخوردار می‌شود. چنین است که فلسطینیان پس از رهائی از سلطه حماس و «ساف»، خواهند توانست با گسترش نهادهای دموکراتیک، به کمک سه میلیون فلسطینی شهروند اسرائیل، به تحولی تاریخی برای گسترش صلح، امنیت و رفاه برای خود و کشورهای منطقه دست زنند.

بنابر این فلسطینیان نه به حکومتی مستقل، بلکه مانند ما ایرانیان به زایشی نوین و دموکراتیک برای رهایی از کابوس دهشتناک تسلط اسلام سیاسی نیاز دارند؛ زایشی که در ایران با رستاخیز «زن زندگی آزادی» در آستانه پیروزی قرار دارد و در پیامد آن مردم فلسطین نیز از هویتی نوین برخوردار خواهند شد. سه میلیون فلسطینی شهروند اسرائیل ضامن موفقیت چنین زایشی هستند.

ⁱ. United Nations Special Committee on Palestine